



در بخش قبلی این نوشتار (شماره قبل مجله) که قسمت اول جلسه سوم نقد بود درباره مخاطب‌شناسی نقد و ارائه نقد در قالبی ساده‌تر و قابل فهم برای خوانندگان عادی کتاب بحث شد و اینک ادامه نظرات در این زمینه:

□ **ذوالفقاری:** استنباط بنده این است که هدف این جلسات این است که شناخت درستی از منتقد، نقد به دست بلهیم و به طور طبیعی نقد در ایران هم مورد بررسی قرار بگیرد به همین علت هم پیشنهاد می‌کنم تا حدی به سابقه نقد بپردازیم. سؤال بعدی ام این است که نقدی که آیا الان در حال بررسی و صحبت درباره آن هستیم، نقد غربی است، آیا مبحثی به عنوان نقد شرقی داریم؟ آیا مثلاً تفاسیر قرآن، نوع خاصی از نقد است یا نمونه دیگری که در زبان فارسی باشد و ما به عنوان نقد به روش شرقی از آن نام ببریم.

□ **عبادیان:** من در این باره صاحب نظر نیستم از نظر این که من از جمله دانشجوی زبان‌های «در زمانی» هستم در زمان قبل از اسلام و با این که متون را از اوستا تا فارسی میانه می‌شناسم، نشانی از نقد حتی در دوره پس از اسلام که مثلاً در نظامی عروضی انعکاس وازونه وید، فن شعر ارسطوست نمی‌بینم من مرکز تحقیقات و مطالعات هنری وزارت ارشاد با آقای لاهوتی کار کرده‌ام، وقتی می‌بینم که در مجموعه «زیا شناخت» نقطه عزیمت این‌ها اطلاق زیبایی به متون دینی است من ردپایی از استانداردهای نقد در این‌ها نمی‌بینم و بارها بحث کرده‌ام در این زمینه فایده هم نداشته این کار را باید کسی بکند که اشراف و اجتهاد

دینی داشته باشد.

به طور مشخص من چنین ردپایی از نقد در شرق ندیده‌ام، اما این دلیل نیست که وجود ندارد.

□ **ذوالفقاری:** آیا تفسیر و برداشت ابن سینا بعد از چندین بار خواندن گفته‌های ارسطو که داستانش معروف است نوعی نقد است؟

□ **عبادیان:** دانشنامه علایی یک جلدش وقف بیان دریافتی است که بوعلی از متافیزیک دارد و خیلی سطحی تر فشرده‌تر و پیش پا افتاده‌تر از متن اصل متافیزیک ارسطوست و به هر حال یک نکاتی را از آن نقل کرده، او گفته که من چهل بار متافیزیک را خوانده‌ام و فهمیدم و بعد رجوع کردم به فارابی و از نوشته‌های فارابی تازه دستگیرم شد که مسئله چیست. که این نشان دهنده برداشت بوعلی از متافیزیک ارسطوست هر چند که متافیزیک ارسطویکی از کتاب‌های مشکل فلسفی جهان است مثل «نقد عقل نظری» و پدیدارشناسی و «هستی و زمان» هایدگر. این کتاب در این قد و اندازه است نمی‌دانم چقدر سؤال شما را جواب دادم؟

□ **سلاجقه:** من یک توضیح کوتاه بدهم. موردی که جناب دکتر فرمودند در زمینه رویکردهای مختلف نقد یعنی که مثلاً ما بگوییم در کشور ما در حوزه شرق آیا درآمدی بر نقد در حوزه روانشناختی یا جامعه‌شناختی داشته‌ایم، نه، نبوده ولی در حیطه زیبایی‌شناختی، برخی موارد بوده در حیطه نقد شعر به

خصوص در شرق، در بوطیقا، آرای ارسطو را داریم و در حوزه شرق افرادی مثل عبدالقاهر جرجانی را داریم. او تحت تأثیر آرای ارسطو قرار می‌گیرد، ولی از آن جا که یک فکر بسیار پیشرفته و خلاق دارد آراء دانشمندانی را که در آن سال‌ها تحت تأثیر بلاغت قرآن قرار گرفته‌اند، جمع می‌کند چون به هر حال کلام قرآن یک کلام بسیار متمایز است و سرشار از ابزارهای شاعرانه و استعاری است این دانشمندان در آن سال‌ها شیفته این زبان هستند، می‌آیند و بر اساس این زبان، متن را در نظر می‌گیرند و سعی می‌کنند از درون این متن به یک سری از الگوها برسند یعنی یک سری تئوری‌هایی را استخراج کنند و آن را تئوریزه کنند. بنابراین علمی به نام بدیع و بعدها معانی و بیان اجزایش از دل آیات قرآن استخراج و طبقه بندی می‌شود طی سال‌ها این دو رشته علمی در مجاورت هم قرار می‌گیرند، بحث آرایه‌ها و بررسی تصنع زبانی به کنار اما همین طور که پیش می‌رود عبدالقاهر جرجانی که تحت تأثیر ارسطو هم هست به کاری بی نظیر دست می‌زند و در این جا پایه‌های مثلاً نظریه شعری ارسطو را در مبحث استعاره به ویژه در مجاز مرسل می‌گذارد چون ارسطو خیلی کلی حرف زده، عبدالقاهر این‌ها را کاملاً طبقه بندی می‌کند، طبقه بندی‌های بسیار متدولوژیک را خیلی خوب ارائه می‌کند که در دانشگاه‌های معتبر دنیا این طبقه بندی هنوز معتبر است و بعدها که من بیشتری گیری کردم دیدم کارهایی را که یاکوبسن و سایر اساتید زبان‌شناسی شروع می‌کنند و خیلی عالی پیش می‌روند و حوزه بیان را هم کنارش می‌گذارند تازه می‌رسد به آن چه عبدالقاهر به آن رسیده بود. طبقه بندی‌های جرجانی در مجاز مرسل از طبقه بندی‌های یاکوبسن بسیار دقیق‌تر است. ولی عبدالقاهر این آراء را بسیار متدولوژیک می‌نویسد برایش شاهد مثال می‌آورد و کتابی می‌نویسد تحت عنوان «معانی و بیان» که هنوز هم سر فصل‌های معانی و بیان قدامی به همان شکل اعتبار دارد. او معانی بیان را در سه بخش آرایه می‌کند. و می‌خواهد بگوید سخنی که خارج از این الگوها باشد سخن فصیح و بلیغ نیست. سخن فصیح و بلاغت امروزه پایه‌های لرزانی دارد اما در بحث بعدی اش دست به کار خیلی خوبی می‌زند که من بعدها فهمیدم آن چه که در گزاره‌های خبری در گفته‌های دریدا و غیره مطرح می‌شود و ما درآمدی بر این بحث را در بحث خبر و اسنادهای خبری عبدالقاهر داریم. در آن جا طبقه بندی خیلی خوبی را از ایه می‌کند. با دقت در این مقوله متوجه می‌شویم که طبق الگوهای ریکور اگر ما الان مثلث مولف متن و مخاطب را داریم این بحث پایه‌هایش در بحث معانی ریخته شده ولی به عنوان یک درآمد در این بحث، او خبر را در سه شکل تقسیم کرده، و می‌گوید اسناد

خبری یا جمله است یا حکایت یا شعر. عبدالقاهر سعی می‌کند به فضاهای این سه محور نزدیک شود یعنی می‌گوید من می‌خواهم مقتضای حال مولف را مشخص کنم و بحثی به نام مقتضای حال را مطرح می‌کند گرچه عبدالقاهر در همان شکل ابتدایی این مباحث باقی می‌ماند و پیشرفت نمی‌کند اما بعد بحث دلالت‌های ضمنی یا معانی ضمنی که امروزه جزو مسائلی مهم نقد ادبی است و با مفاهیم منتشر در اثر در آراء دریدامی بینیم که می‌گوید اصلاً خبر از کجا وارد ادبیات می‌شود از آن‌جا که ما با معانی و خیر سروکار پیدا می‌کنیم و این جزئیاتی را بین گزاره‌های ادبی و گزاره‌های غیر ادبی ایجاد می‌کند بعد می‌گوید احوال متکلم چیست ولی در این زمینه خیلی کار و پیشرفت نمی‌کند و فقط به گونه‌ای ابتدایی از نقد روانشناختی بسنده می‌کند. در مثال‌های اسرارالبلاغه هنوز می‌بینیم که وقتی می‌گوید این تشبیه تکان دهنده است به نوعی نقد و داوری زیبایی‌شناسانه می‌کند. شما اشاره کردید به نقد غربی و شرقی البته من خیلی به این تقسیم بندی‌ها قایل نیستم و فکر می‌کنم این‌ها همه دانه‌های دانش بشری است و مهم این است که ما چقدر می‌توانیم آن را دریافت می‌کنیم. حالا آن‌ها آمدند طبقه بندی‌ها و آراء عبدالقاهر را گرفتند و در دانشگاه‌های خودشان تدریس کردند ولی بعدها بر آن افزودند.

**اقبال‌زاده:** جالب است تو دوروف به جرجانی به عنوان کسی که در روایت حالا تحت عنوان اسناد و خبر و... کار کرده در نقد ساختاری استاد می‌کند. البته این پله‌هایی که در شرق طی شده همان پله‌هایی است که غربی‌ها رفتند و ویتکشتاین می‌گوید به بالا که رسیدیم، نردبان رامی اندازیم. به نوعی باید بپذیریم آن‌ها به آن‌جا رفته‌اند مسئله‌ای که هست البته بر می‌گردد به تاریخ ما و این که ما این زمینه‌های زیبایی‌شناختی را هم بیشتر در حوزه شعر به کار بردیم در حالی که ادبیات مدرن عمدتاً متنی بر نثر است و محوریت نثر و نوشتار هم اگر هست، تعیین نمی‌کنم که شعر چقدر اهمیت دارد یا ندارد، حالا بعضی‌ها از مرگ شعر حرف می‌زنند که بحث من نیست. این خیلی مهم است که ما بوطیقا زیبایی‌شناختی که داریم در مورد نثر مان کار نکرده.

**سلاجقه:** شاید در این جا ما مجبور باشیم وارد یک نقد اجتماعی بشویم، خب تا قرن پنجم عبدالقاهر را داشته‌ایم که بی‌نظیر کار کرد. در حدی که خیلی‌ها امروز او را با باخترین مقایسه می‌کنند. ولی بعد از او هر چه نوشته شد از روی دست او نوشته شد، و بعد ما متوقف شدیم حتی در آراء شعری بعضی وقت‌ها بعضی‌ها مثلاً از آراء بوطیقای نیما حرف می‌زنند در حالی که آراء نیما آراء سیستماتیک و طبقه بندی شده

نیست و در واقع یک سری پایه سخن نظری است، پایه‌های خامی که نتوانست تئوریزه بشود و به عنوان الگوهای شاخص در خدمت نقد شعر قرار گیرد ولی جواب این سوال که چرا ما در زمینه نثر کار نکردیم و به همان حد محدود شدیم شاید بر می‌گردد به همان عواملی که باید بررسی شود که چه بر سر ما آمده.

**عبادیان:** یک نکته‌ای که ما دفعه گذشته مطرح کردیم و بد نیست یک بار دیگر هم به آن عنایت بشود و آن این که ما بحث می‌کردیم که منتقد را برای چه می‌خواهیم تربیت کنیم، و رابطه منتقد و خواننده باید چگونه باشد. آیا برای این که سطح خواندن مردم را بالا بیاوریم باید منتقد یا منتقدانی تربیت کنیم که کمک کنند خوانش توده مردم یا به هر حال قشر باسواد بالا بیاید یا برعکس ما سعی کنیم که سواد خواندن روشنفکرها و مردم باخواندن رمان شعر و غیره طوری بشود که بتواند تأثیر بگذارند روی قشر تازه یا مقتضای شرایط زمان منتقد که در واقع ما مجبور نشویم یک قشر نخبه منحصر به فرد منتقد که خانم دکتر هم به

### سلاجقه: کارهایی را که یاکوبسن و سایر اساتید زبان‌شناسی شروع می‌کنند و خیلی عالی پیش می‌روند و حوزه بیان را هم کنارش می‌کنارند تازه می‌رسد به آن‌چه عبدالقاهر به آن رسیده بود. طبقه بندی‌های جرجانی در مجاز مرسل از طبقه بندی‌های یاکوبسن بسیار دقیق‌تر است

آن‌ها اشاره کردند و میسر هم نیست در شرایط فعلی در ایران تربیت کنیم یا داشته باشیم یا این دو با یک نسبت‌هایی باید باشند. این هم یکی از نکاتی بود که مورد بحث ما بود، که کدامیک از این دو الویت دارند در کاری که در زمینه کتاب‌ها و نشریات انجام می‌دهیم. آثار ادبی که یا شعر است یا نثر، این‌ها سطوح مختلف و توقعات مختلف از خواننده دارند. اکثریت این‌ها طوری هستند که یک خواننده باسواد می‌تواند با آن‌ها کنار بیاید و برداشت بالاتر از حد روزمره و سستی از آن داشته باشد. البته آثاری هم هست که نیاز دارد به نقد سیستماتیک علمی. این نکته را هم من در مورد گفته خانم دکتر بگویم ایشان فرمودند رویکرد علمی، ببینید ما از علم وقتی صحبت می‌کنیم که با علوم دقیقه و طبیعی سروکار داریم. یک گام بعد علوم اجتماعی در یک سطحی و در یک بعد خاص بعد ادبیات است که اصلاً نمی‌شود از علم آن‌طور که در زمینه علوم طبیعی و اجتماعی صحبت می‌شود در ادبیات صحبت کرد.

خوب است تعریف شود که وقتی می‌گوییم منتقد به معیارهای علمی دست پیدا می‌کند، و آن ضوابطی که خودشان بهتر از من فرمودند، این باید روشن بشود که در ادبیات ما با چه علمی سروکار داریم و ضوابط علمی آن از چه نوع است و اگر هم می‌شود به آن گفت «علم» باید تفکیک بشود از نوع دیگر علم. یکی دیگر این که در واقع وقتی از متن شروع نکنیم در واقع ما از منتقدی شروع می‌کنیم که خودش را جایگزین مولف می‌کند یعنی ما می‌ایمان خواننده هیچ وقت رها نیستیم، خواننده متوسط با سواد ما یا حتی بالاتر از این که متنی که می‌خواند از یک صافی می‌گذرد، رها نیست از صافی خود مولف یا از صافی منتقد می‌گذرد. بر می‌گردد باز هم به آن نکته‌ای که دفعه گذشته درباره لو کاج گفتیم که اثر هنری در آن دوره جوانی‌اش بود که هنوز به مارکسیست‌ها روی نیاورده بود. یکی از آن بندهای چندگانه می‌گوید اثر هنری زاینده دو سوء تفاهم است یک سوء تفاهم این که مولف خواسته آن چه را که زیسته و تجربه کرده روی کاغذ بیاورد و مقید به زبان و امکانات و... که اقتضای فرهنگی ایجاد می‌کند، دوم کسی که آن را مصرف می‌کند یا می‌خواند این تجربه را با ضوابط اطلاعاتی و انتظارات خودش دریافت می‌کند. به قول او که البته کمی ضریب مبالغه دارد نتیجه چه می‌شود؟ به هر حال در عالم نقد این جای مکث دارد. در هر حال دو سوء تفاهم به قول او یا دو سطح متفاوت رویکرد وجود دارد. به همین دلیل این درست که ما می‌توانیم به زیسته‌ها و برداشت‌های مولف دست پیدا کنیم ولی باز زیسته‌ها و تجربه‌های مولف یک اصالت بیشتری داریم و نزدیک‌تر است به واقع دومی‌اش هم که البته من هستم که بسته به ضوابط فرهنگی و انتظار خودم یا اثر بر خورد می‌کنم. اگر قرار است نقد یک اثر فرای اثر باشد. آن دیگر نقد نیست بلکه یک اثر جداگانه است که باید به اعتبار ارزش خودش بررسی بشود و از دید زیبایی‌شناختی دیدگاه‌های دیگر ارزیابی بشود و جای خودش را در آثار هنری یا ادعای بگیرد در هر حال آن دیگر نقد نیست.

**اقبال‌زاده:** یک نکته مهم اینجا هست که باید درباره‌اش صحبت کرد مسئله علم و علمی بودن نقد است که فکر می‌کنم باید اول ببینیم علم چیست؟ خب ما مفهومی به نام science داریم و یک پدیده دیگر تحت عنوان Knowledge آیا نقد ادبی science است، اگر فکر کنیم که این ابزار را روی شعر یا داستان گذاشتیم، حتماً یک جواب را می‌گیریم که در دو می‌شود چهار، خیر اصلاً این طور نیست، بدون آن که بخواهم وارد مباحث شکاکیت بشوم یا پیست مدرن باشم، و یا معرفت بشری را بخواهم زیر سوال ببرم. مقاله‌ای درباره ماکس ویر هست که می‌گوید: او داستان

می گوید، این ها که او می گوید علم نیست این قصه است و او قصه گوست. آن بخشی که من گفتم که وقتی می گویم جامعه شناس باید نگاهش علمی باشد و فقط اثر را ببیند آیا می شود یا نه. این فارغ از هر نوع ذهنیت. نظریه می خواهد، یکی از منتقدان و داوران مشهور می گفت که نقد اصلا فقط ذوقی است. بعضی ها ذوقشان سلیم تر است، بعضی هانه، خب این ذوق سلیم چیست؟ معرفت بالاتر است. اصلا اگر بگویم با تکرار و استمرار شناخت بیشتری پیدا کرده اگر به نظریه ای هم نرسیده طبقه بندی شده تر فکر می کند. در آن مقاله این طور نتیجه گیری شده بود که نقد علمی می تواند باشد، اما علم به مفهوم science، نه، کار علمی مشخصاتش این است که روشمند و نظام مند و مبتنی بر نظریه باشد. یعنی اگر نقدی نظام نظری و روش معین داشت این علمی است. اما لغت «علم» را باید یک مقدار با احتیاط به کار ببریم چون این طور نیست که اگر این فرمول رابه کار ببریم مثل یک معادله باشد که هر کسی آن را حل کند یک جواب ثابت را می گیرد، حتما عواطف، احساسات و پیش زمینه هادر نتیجه یکی تاثیر خواهد داشت. رویکردهای معین می شود افق های تفسیر که می تواند نتایج مشابه بدهد. حتی بارت که ساختار گراست و دنبال علم ادبیات است یا خود فرمالیست ها که نهایتا از این که «علم ادبیات» درست کنند دست می کشند یعنی وقتی می گویند علم ادبیات دقیقا با عنوان positive مورد نظرشان بود که این است و جز این نیست و به همین خاطر خیلی افکار جزمی دارند. مثلاً یکی از چیزهایی که مخصوصاً ساختار گراها در ایران می گویند این است که مثلاً دوران فلان رمان سرآمده است. این چطور ممکن است؟ سطوح مختلف نقد مهم است یعنی همین نقدهای آکادمیک، علمی و سطح بالا است، که با اصطلاحات خاصی برای افراد خاصی با مشخصات و علائق و سواد خاصی نوشته شده و حداقل دانشجو ها مخاطب آن هستند، نکته دیگر این که وقتی مادر مطبوعات نقد چاپ می کنیم دنبال مخاطب عام می گردیم. گرچه یکی از چیزهایی که فردی مثل کاشیگر روی آن تاکید می کند این است که چرا در مطبوعات نقد فنی می نویسید؟ این هم از مشکلات جامعه ماست اگر این نقدها نوشته نشود دیگر اصلا کتاب خواننده نمی شود. اما گاهی آن چیزی که اشکال دارد این است که خود منتقدان اصطلاحات را نفهمیده و حتی مخاطب خاص هم چیزی از آن سر در نمی آورد و گرنه نقدهای علمی هم در دنیا امروز در روزنامه ها نوشته می شود.

عبادیان: به مجرد این که شما تصمیم بگیرید آن گفته هابرماس پیش می آید که علم هم یک مسئله

ایدئولوژیکی است. او اثری به آلمانی دارد (ریسن شافت آرایدئولوژی) یعنی صرف این که به نوعی به ایدئولوژی یا متداستادمی کند این خودش را از رویکرد پیشداوران و ایدئولوژیکی رها نکرده است.

اقبال زاده: موقعی که وارد علوم انسان می شویم، از علوم دقیقه حتی در فلسفه هم نظریاتی داریم که بر اساس آن ها علم هم عاری از نظریه و ایدئولوژی نیست. ما حتماً باید متن بانوعی ایدئولوژیک بر خورد می کنیم اما شاید در این مورد گفته شود که مسلک اندیشی است یعنی من بخواهم نظریات فلان حزب یا فرقه را ارجح بدانم یا آن را زیر سؤال ببرم. یعنی ایدئولوژی ها هم متفاوتند، ایدئولوژی بسته داریم. ایدئولوژی باز و دموکراتیک داریم. به هر حال همه نقدها مبتنی بر نگاه ایدئولوژیک هستند. حتی وقتی می گویم نگاه علمی باشد، آیا این جانبداری از علم هست یا نه. این جانبداری خودش نوعی ایدئولوژی است. شما بدون ایدئولوژی هرگز نمی توانید حرکت کنید.

### عبادیان: آیا برای این که سطح خوانند مردم را بالا بیاوریم باید منتقد یا منتقدانی تربیت کنیم که کمک کنند خوانش توده مردم یا به هر حال قشر باسواد بالا بیاید یا برعکس ما سعی کنیم که سواد خواندن روشنفکر ها و مردم با خواندن رمان، شعر و غیره طوری بشود که بتواند تاثیر بگذارد روی قشر تازه

سلاجقه: بارت یک مطلبی دارد به نام «نوشتار صفر درجه» در این متن می گوید: هیچ نوشتاری صفر درجه نیست و حتی مجله مد هم ایدئولوژیک است. او می گوید هر نوشتاری نشان دهنده طبقه اجتماعی مولف مخاطب و منتقد است.

اعلم: به هر حال انسان بدون ایدئولوژی نیست و هر رویکردی مبتنی بر ایدئولوژی است. من می خواهم بگویم ورود منتقد به درون متن مثل ورود یک غواص به داخل دریاست این غواص دانش و شیوه غواصی را می داند و اعماق و لایه های مختلف اقیانوس را نسبتاً و در یک کلیت می شناسد و رفته آن جا برای شناخت بیشتر، او می تواند شروع کند به یک بررسی علمی که مثلاً وضعیت شیمیایی و فیزیکی این لایه ها چه طور است که این نگاهش کاملاً علمی است. اما غواص دیگری می رود ضمن این که همه این آگاهی ها را می تواند داشته باشد. به نوع دیگری وارد این مقوله و

تشریح بستر درمی می شود که برای شنونده متوسط هم قابل درک تر است. من فکر می کنم چون مادر شرایطی و جامعه ای زندگی می کنیم که وضعیت خاص خودش را دارد تیراژ کتاب های ما ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ است و سطح آگاهی خواننده متوسطمان مشخص است و اصولاً خیلی ها چیزی به عنوان نقد را نمی شناسند و کاری با آن ندارند، یک اثری را می خوانند، یا خوششان می آید یا نه. در چنین شرایطی از این دانش نقد چطور و به چه شکلی باید استفاده کرد که ارتباط بیشتری با مخاطب برقرار کند.

سلاجقه: مخاطب ما کیست، این جا بحث مخاطب شناسی مطرح است.

اعلم: اگر وارد آن بحث بشویم خیلی مفصل است اما الان یک بحث کلی را مطرح می کنیم مخاطب ما جامعه ایرانی است.

سلاجقه: جامعه ایرانی چه قدر دغدغه یک کتاب خاص را دارد و آیا قرار است آن کسی هم که دغدغه فلان کتاب را ندارد کمکش کنیم که بهتر بفهمد. هر دوی این اتفاقات می تواند بیفتد به شرطی که بحث مخاطب شناسی را مطرح کنیم.

عباد: بله، چون بسیاری از افرادی هم که در حال حاضر مدعی منتقد بودن هستند بدون تعارف دچار یک سری کژفهمی هایی هستند که نوشته هایشان را زیر سؤال می برد. طرح روش های بهتر وصل شدن به متن کمکی است برای اکثر خوانندگان و هر کس به قدر علاقه و توان خود از این مباحث برداشت می کند شاید طبقه بندی کردن کار در گام اول خیلی مورد نظر جمع یا توجه به علت تشکیل این جلسات نباشد. اما باید ابزاری ارائه شود تا آن کس که علاقمند به خواندن کتاب است، از خواندن آن بهره بهتری ببرد. تا بحث نشود و توجهی جلب نشود بحث های نظریه پردازانه شاید کمی دور از ذهن است به نظرم طبقه بندی مخاطبان خیلی مسئله اول نباشد.

اقبال زاده: من یک تجربه میدانی را مطرح می کنم. ما دانشجو بودیم و پرشور در زمان قبل از انقلاب، نمایشگاه هایی در پارک ها برای بچه های گناشتیم در آن زمان کتاب کودک می بردیم، ایدئولوژی خودمان را تبلیغ می کردیم ولی آن قدر ساده می نوشتیم که پدر و مادرها این کتاب ها را انتخاب می کردند. کسی که اصلاً کتاب نخوانده بود و نقد را هم نمی شناخت. حالا ما به درستی یا نادرستی فکر می کردیم صاحب نظرم. اما همین تفکرات ما آن قدر مصداقی و ساده

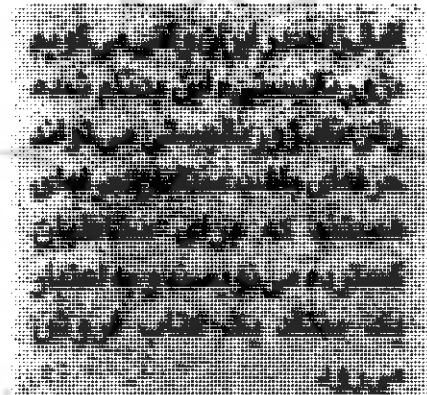
شده بود افراد گوناگون از سطوح مختلف می آمدند می خواندند و انتخاب می کردند. ما از کتاب فریدون آدمیت را معرفی می کردیم تا ماهی سیاه کوچولو و هر کس بنابر سطح و سلیقه خودش انتخاب می کرد. اما ممکن بود نویسنده همه این ها دو، سه نفر باشند فقط زبان و نوع ابزارهای ایجاد ارتباط عوض می شد. این کتاب این ابزار عاطفی بعد پشتش یک تحلیل منطقی هم بود. نقد باید این کار را بکند و مخاطب را تا سطح خودش بالا بکشد. از قضا ساده نویسی کاری سهل و ممتنع است. چخوف بسیار ساده می نویسد ولی سطح گفتار ادبی او بالاست. در ایران وقتی می گویم «ژورنالیستی» این بدنام شده ولی نقد ژورنالیستی می تواند حرفه ای باشد. منتقدان حرفه ای هستند که برای مخاطبان گسترده می نویسند و به اعتبار یک منتقد یک کتاب فروش می رود فکر می کنم این یکی از مباحثی است که جایش خالی است و باید روی آن بحث شود. و این که چرا افراد شاخص در زمینه نقد در مطبوعات نداریم.

**□ اعلم:** گمان می کنم ما به نقد دو نوع نگاه می کنیم یکی معرفی توام با نقد است یعنی یک کتاب برای مخاطب سطح متوسط معرفی بشود و لایه های قابل درک آن در حدی که به مخاطب در انتخاب های بعدی کمک کند، تشریح شود. و یکی هم نقدی که ما را می برد به لایه های عمیق تر یک اثر و در این نوع نگاه باید کل یک متن را با ابزارهای متدییک بررسی کنیم. اگر این دو موضوع را به شکل ضمنی تقسیم بندی کنیم. حداقل در شکل کلاسه شده ای تعریف درست این دو حوزه را خواهیم داشت.

**□ مفتاحی:** اعتقاد من این است که هدایت مخاطب به شناخت اثر شرط هایی دارد. اگر ما داشته ها نداشته هایمان را در تاریخ نقد معاصر. اگر بشود اسمش را نقد گذاشت. کنار هم بگذاریم حداقل دو تا موضوع مهم پیش رویمان است که ما چرا را کلاز بین می برد. که یک مورد آن پیشداوری های منتقدین است اغلب اوقات دیده ایم که در همان سطرهای اول نوشته منتقد اعلام می کند که این نویسنده سبکش این است و چنین دیدگاهی دارد و... قبل از این که به اثر بپردازد آن طور که در جلسه قبل مطرح شد و خیلی هم مهم بود اما نادیده گرفته شد یعنی نمونه در اختیار خواننده بگذاریم.

**□ سلاجقه:** این جا چند مسئله مطرح شد که من فکر می کنم حدود هر کدام باید باز شود. یکی این که ما آیا معرفی کتاب داریم به قول شما، یا نقد داریم. در جایگاه نقد نوشتاری عمدتاً بحث ژورنالیسم مطرح می شود،

ژورنالیستها هستند که نماینده و ارائه کننده این نوع نقد هستند. حالا این مطرح است که آیا این افراد می خواهند معرفی کتاب کنند یا نقد. اگر معرفی کتاب است که هیچ اما وقتی بحث نقد می شود، مسئله حساس است. چون ممکن است میوه این درخت فقط کوچک باشد بلکه آفت زده باشد. چرا یک میوه کوچک می ماند، چون آفتی در آن هست. این میوه ها را نصیب مخاطب نکنیم. منتقد ممکن است نظریه پرداز نباشد. نظریه پردازی باشناخت نظریه فرق می کند و یک منتقد حتی وقتی خیلی ساده هم می نویسد چاره ای ندارد جز این که نظریات حوزه نقد را بشناسد بنابراین ساده نویسی هایی که عمدتاً در ژورنال های این سال های اخیر نقد نوشته اند کسانی بوده اند که هیچ گونه آگاهی نداشته اند جز چند اصطلاحی که به غلط یاد گرفته اند و به کار می برند و فقط با این کارشان آفت های نقد را اشاعه دادند. من یک پیشنهاد دارم فکر می کنم همین طور که آقای دکتر عبادیان فرمودند شما در اولین کاری که برای نقد ایران می کنید بررسی کنید که الان در کشور ما چه نوع نقدهایی و با چه کیفیتی در حال نوشته



شدن است. یک سری نقدهای ژورنالیستی داریم که این ها خودشان طبقه بندی می شوند و عمدتاً به وسیله افراد معدودی نوشته می شوند. زبانشان هم ساده است اما آفت هایی که به بار می آورد قابل پیش بینی نیست. می توان با یک تحقیق میدانی بررسی کنیم که انواع نقدی که در این سال ها چاپ شده چه بوده مثلاً در یک ماه از یک تاریخ تا یک تاریخ دیگر نقدهای روزنامه ای را بررسی می کنیم و اسبب های آن را طبقه بندی می کنیم بعد آن را به صورت یک مقاله در ابتدای بحث بعدی ارائه می کنیم که الان در کشور، مثلاً چه نوع نقدی در حال انجام است آیا همین نقدهای ژورنالیستی است، نقدهای آکادمیک است، نقدهایی است که تاریخ مصرف دارد؟ بعد می رسم به بحث مخاطب شناسی که رکن اصلی تقدما و روز در همه جای دنیا و همین طور ایران است. خود من نقد کودکانه دارم، نقد به زبان ساده دارم، نقد فنی هم دارم. ولی مخاطبم را می شناسم و می دانم برای کی می نویسم.

بعضی وقت ها، بعضی نقدها اگر خیلی هم ساده نوشته بشود مخاطب می گوید این ها را که می دانم یک حرف جدیدتر بزن، پس ما چاره ای جز مخاطب شناسی نداریم، باید بدانیم به طور مشخص این نقدی که دارد امروز در فلان روزنامه چاپ می شود چیست و من برای چه گروهی از مخاطبان این را نوشته ام؟ در این ده سال اخیر یک نهضت بسیار عالی ترجمه در کشور آغاز شده، کتاب هایی در این دوره از بنیان های نظری نقد ترجمه شده که اصلاً نگارش ها را زیور و کرده ما پس این جا به طیفی از مخاطبان نیاز داریم که حداقل ما را بفهمد.

**□ اقبال زاده:** نقد ساده و زبان ساده با بیان ساده انگارانه تفاوت دارد. زبان می تواند بسیار ساده باشد اما بیان عمیق باشد و حرفه ای. این مهم است، زبان و بیان را از هم جدا کنیم. آن چه که تحت عنوان نقدهای علمی متاسفانه اخیراً نوشته می شود، به راحتی گنده گویی است، باید سطوح را از هم جدا کنیم یک بوک ریویو است که در همه جای دنیا هست و مثلاً می نویسد این کتاب هادر هفته گذشته چاپ شده این یکی در مود فلان مبحث است آن دیگری قصه ی فلان شخصیت است. سطح بعدی نقدهای ژورنالیستی است نقد ژورنالیستی باید کاملاً مبتنی بر نظریه باشد اما ساده و قابل فهم و مخاطب گسترده مخاطب های مختلف سطوح مختلف معنایی آن را کشف می کنند، اگر فرضاً یک داستان در مورد بوروکراسی حرف می زند لازم نیست نقد آن به عنوان یک نقد جامعه شناختی بپردازد به همه نظریات «ویر»، ممکن است از توصیف بوروکراسی و کارکردهایش استفاده کند. خوب خیلی ساده می تواند بدون این که اسمی از ویر و نظریاتش بیاورد مسئله را با زبانی قابل فهم بررسی کند. هفت، هشت سال پیش که دوراس خیلی مد شده بود من نقدهایی درباره او خواندم، تنها نتیجه ای که دست آخر گرفتم این بود که اصلاً دوراس را شناخته اند و اصلاً هم از آثار او چیزی نفهمیده اند به راحتی نوشته بودند فلان اثر دوراس پست مدرن است یا تهی معناست. چون معنای کار را نفهمیده بود تحت عنوان تهی معنا از آن یاد کرده بود. حالا تهی معنا چیست یا در مقابل کدام اصطلاح آمده نمی دانم. فرض کنید شما باغ گلر را چطور می توانید تحلیل کنید یکی از آثار کلاسیک دوراس است که خیلی مطرح است وقتی آن را به صورت نمایشنامه در می آورند یونسکو چهارده بار آن را می بیند. عمق این اثر را از این جا می شود فهمید. دوراس مخاطب خاصی دارد. خیلی از افراد نمی توانند با او ارتباط برقرار کنند پس بنابراین سطوح این نقدها از هم جدا می شوند من اصلاً نمی خواهم بگویم مثلاً رولان سطح پایین تری از دوراس دارد. طبق آن چه که

مد شده و چون رولان ساده می نویسد و مثلاً به آذین مترجمش بود و احتمالاً بر اهنی از به آذین هم خوشش نمی آمده بکسر، مهربان شد بر آن می زند و می گوید: امروز رولان دیگر در جهان هیچ جایگاهی ندارد، جهان کجاست، ذهن توست یا ذهن مخاطب علاقمند یا... این مباحث باید آسیب شناسی بشود. آسیب شناسی هم سطوح مختلف دارد. یک کسی مثل بر اهنی را در سطح خودش باید کاوید، یا شما نقدهای گلشیری را ببینید، او داستان نویسی بسیار خوبی است اما سطح نقدهایش در چه حد است، من می گویم در حد فلک کردن نویسنده ها حتی بالاتر از خودش بلکه هم طراز خودش. دولت آبادی و احمد محمود را و افعال فلک کرده، آخر سر هم چه گفته؟ می گوید: شما ژدانوفی هستید، می گوید دیگر نویسید دوران شما سر آمده تو که اگر جای ژدانوف بودی این ها را اعدام می کردی. حالا چرا، چون احمد محمود در یک مصاحبه می گوید من از آثار گلشیری خوشم نمی آید. (این را نویسی ها) و دقیقاً مصاحبه کننده می نویسد. شما نگاه کنید اخلاق نقد در ایران را آن چه احمدی به آن می گوید اخلاق خواندن، خُب آداب نقد است. جالب این جاست یک چیزی مد شده می گویند امروز دیگر در دوران مدرن اخلاق وجود ندارد، ای بابا... این خودش یک نوع اخلاق است.

**سلاجقه:** مقوله نقد گریزی هم باید دیده شود که جای حرف دارد. آقای دولت آبادی وقتی آثارشان نقد می شود عصبانی می شوند و کتابش را از جایزه ها جمع می کند و می گوید اصلاً نمی خواهم کتابم در جایزه ها شرکت کند.

**عابد:** این تا حدی منطقی است، چون اولاً اتفاقاتی که در مورد آثار ایشان و بسیاری از نویسندگان دیگر می افتد نقد نیست بلکه کارهای دیگری است که نام دیگری دارد. و این اتفاق در مورد بسیاری از نویسندگان ما در حال رخ دادن است. وقتی طی همین جلسات ما به نتیجه رسیدیم که معنی نقد تا حد زیادی مفهوم فلک کردن طرف مقابل را دارد، چرا مثال دولت آبادی باید کارش را در اختیار چنین جریاناتی بگذارد.

**سلاجقه:** من یادم هست که نقدی بر کتاب سلوک ایشان نوشتم و روزنامه شرق آن را چاپ نکرد و گفتند ایشان ناراحت و عصبانی می شوند گفتم آن چه من نوشته ام ربطی به خود ایشان ندارد من کتاب را از زیبایی کرده ام. نظر شخصی یک مقوله است. آموزش غلط به خوانندگان بحث دیگری است. وقتی دولت آبادی جای خالی سلوچ را می نویسد بسیار بعید است که کتابی مثل سلوک را بنویسد.

**اقبال زاده:** پیشنهادم این است که بحث ها را کمی مصداقی کنیم.

**اعلم:** شاید بد نباشد تا جلسه آینده تعدادی از نقدهایی را که در مورد آثار مختلف در روزنامه ها و نشریات مختلف در یک سال اخیر نوشته شد، جمع آوری و بررسی کنیم.

**مفتاحی:** من به شدت استقبال می کنم چون خودم در مطبوعات حضور دارم. این ماجرا واقعا یک آفت است و من فکر می کنم که واجب تر از این که درباره نظریه و شرایط منتقد صحبت کنیم. خیلی عملی تر و دم دست تر این است که بحث ها را مصداقی کنیم. با توجه به این که گاهی بحث در مورد واژه ها و کژفهمی های مخاطبان بود. جاهایی هست که ما بر خورد می کنیم، که مشخص است کسی که مطلبی را تحت عنوان نقد در مورد یک اثر نوشته، حتی تا آخر کتاب را نخوانده یا فقط آخرش را خوانده.

**اعلم:** این که گفتم تعریف نقد معرفی کتاب و نقد ژورنالیستی روشن بشود برای همین است. به نظر من مخاطب خاص نقد علمی آن قدر آگاهی دارد، که تشخیص درستی داشته باشد و بر اساس این تشخیص کتاب انتخاب کند. اما مخاطب عام چون گاهی فاقد این شناخت هست فکر می کند، پس نقد یعنی همین بد نیست در جلسات بعدی روی نمونه ها هم یک بررسی انجام بدهیم شاید آهسته آهسته مترو معیاری برای سنجش به دست بیاید و به مرور شرایطی پیش بیاید که هر کسی نتواند هر چه دلش می خواهد به عنوان نقد بنویسد.

**مفتاحی:** این خدمت بزرگی می شود که حداقل دست بعضی افراد که نقد نویس حرفه ای شده اند و سرعت بالایی مشغول تولیداتی از این دست هستند کوتاه می شود. بعضی از این ها ماهی ده، پانزده نقد! می نویسد.

**اقبال زاده:** گاهی نویسنده یا ناشر کتاب مطلب را می نویسد و این ها زیرش را امضا می کنند

**ذوالفقاری:** ولی استنباط من این است که همان طور که آقای دکتر فرمودند یک کم مبحث آسیب شناسی را ادامه بدهیم به خصوص با توجه به شرایط کشورمان ابتدا در مورد مباحث کلی بحث کنیم بعد به سمت خاص و مصداقی برویم بهتر است.

**اقبال زاده:** نه، اشتباه نکنید. ما به سراغ جریان می رویم

هر چند که مصداق را باید مطرح کرد. ببینید عضو یکی از این هیئت های داوران ادبی درباره یکی از رمان های بزرگسال چنین گفتند: رمانی است عظیم، دستاوردی است سترگ و... آخر سر گفته بودند اما، آن قدر پیچیده است و آن قدر ذهنی که قابل فهم نیست. خیلی از نقدهای فعلی هم چنین حالتی را دارد به اسم نقد حرفه ای آن قدر پیچیده نوشته می شود که قابل فهم نیست. این معیارها باید مشخص بشود.

### دوستان ارجمند ماهنامه ای آزما

خواهشمند است به اصلاح موارد زیر در گفته های آشفته ی بنده ها که پس از پیاده کردن نوار نقد جلسه و حک و اصلاح و تخلص گویی مصداق این شعر درباره اش راست می آید که: آشفته ترش باید کرد. اقدام فرماید:

۱. ص ۲۲ متون اول تخلص و حذف باعث مخدوش شدن بحث شده فکر می کنم دو نوع شناخت را با آوردن برابرهای لاتین آن ها تفکیک کرده ام. ۱. شناخت ضمنی یا تلویحی (implicit knowledge) و شناخت روشن و آشکار و به عبارتی دقیق (explicit knowledge) که لازم بود برای تفکیک نقد ذوقی از نقد علمی مبتنی بر نظریه و رویکرد می آمد، که در تخلص حذف شده است.

۲. ص ۲۲ ستون دوم آن جا که چون من کسی. که نامی دارد و نه نشانی. حسادت را به حدی می رساند که بزرگوار نامداری چون بابک احمدی را در مورد معادل گلزاری اشتباه، نقد می کند و پارا از گلیم خود دراز تر می کند دست کم باید حداقل دانش زبانی را داشته باشد و بداند ethics درست است و Ethics همین نیاروردن یک h ناقابل گواهی خواهد بود در دست بت برستان که «چه کسی دارد چه کسی را نقد می کند»!

۳. ص ۲۲ ستون سوم، «غیر بویزیستی» درست و نه فنگاه بویزیستی!

۴. ص ۲۳ ستون اول، رعایت دقیق اصلاحات و معادلات رویکردهای نظری در درک و دریافت ژرف نقشی اساسی دارند، هنگامی که بحث از «نظریه های قدرت و تحلیل گفتمانی» در میان است، اصطلاح «واسازی» را از سرتاق، زبان نراندن تا آن را بتوان به «بازسازی» تغییر داد، این معادل ها چه از نظر معنای واژگانی و چه تعبیر مفهومی متضاد یکدیگرند به ویژه در گفتمان پساساختارگرایی، و تفسیرهای دریدنیایی، اولی ترجمه deconstruction است و دومی reconstruction یکی برداشتی رادیکال و ضد قدرت و پویا را می رساند، دومی موجود است محافظه کارانه و خواهان تثبیت وضعیت موجود! اولی در صدد «واسازی» قدرت است و دومی «بازسازی قدرت» به گمان من نمی توان سرسری از کنار این اصطلاحات تخصصی گذشت و موجب سردرگمی خواننده شد، گرچه خوانندگان خود آگاهند و آشفته گویی بنده و قصور پیاده کنندگان نوار و شاید خسران و زبانی به برداشته های آن ها وارد نکند، اما در غیر این صورت...

۵. نقص بیان بنده نیز مزید به علت شده و نگارش را خدشه دار کرده مثلاً در صفحه ۲۳ ستون دوم از مولف به سراغ متن رفتن درست که سراغ را بنده نگفتم، دیگر در همین صفحه ستون سوم «من با» آغاز نقد از نویسنده خیلی موافق نیستم «چون آغاز را نگفتم مفهوم دقیق نیست و در پایان متن، مطمئناً بنده «خوانش های متکثر» هرمنوتیکی پست مدرن اعتقاد دارم، و نه «خوانش های مشترک» و این را می توانم بگویم من نگفتم ام!

با تشکر شهرام اقبال زاده